

چقدر خنده بهت می آید...



سالومه سادات شریفی نویسنده

هوا گرگ و میش است که از خانه می‌زنم بیرون. سوز آخرین روزهای زمستان چنگ انداخته به جان درختان و انگار می‌خواهد بدراندشان. شاخه‌های خشک بدجور افتاده‌اند به‌جان هم. شال پشمی سیاه و سفید بلندی که به‌برایم بافته‌ای را چند مرتبه می‌چرخانم دور گردنم و می‌کشم بالا، تا زیر چشم‌هایم. دست‌هایم را فرو می‌کنم تو جیبم و دوباره مطمئن می‌شوم پول عایدی چند ماه کار روی زمین‌های آسیبد محمود سرچایش است. گیوه‌هایم توی زمین گود آواز براف‌وباران شب قبل، خیس شده‌اند. تاروپود پیوسانده‌اند و سرما را از نوک انگشتانم می‌دهند تو؛ اما لبخند، حتی یادش، تمام تنم را گرم می‌کند.

راستی که چقدر خنده بهت می‌آید!

تاریکی دارد جای خودش را به سپیده می‌دهد. باید هرچور شده خودم را تا ظهر

برسانم شهر و گوشواره‌های طلایی را که بهت قول داده‌ام، بخرم؛ پشت‌بندش هم تا شب برسم ده، روی پشت‌بام خانه‌تان. دیشب که به‌نوبهارنه گفتم برای شب چله نمی‌توانم خانه باشم، حسابی سگرمه‌هایش رفت توی هم و گفت: «شاید میهمان بیاید. آقات از کوره درمی‌رود اگر تو نباشی. پسر بزرگشی‌ها!»

اما می‌دانی ماهی، شب چله هیچ چیزش مهم‌تر از گرفتن جواب مثبت از عمو جانعلی و زن عمو عشرت نیست. بعد از پنج سال که این عشق لعنتی را نگه داشته‌ام توی دلم، حالا تمام شجاعتم را جمع کرده‌ام و می‌خواهم شب که شد، شال بیندازم خانه‌تان! اشال مرا دیگر همه می‌شناسند. اگر دیوانگی نبود، تابستان‌ها هم می‌پیچیدمش به‌گردنم که بوی دست‌ها همیشه همراهم باشد. حتم دارم وقتی شال من از روزن خانه‌تان بیاید پایین، زن عمو چیز خوبی می‌گذارد لای پرش و برم می‌گرداند.

از بچگی، با اینکه می‌دانست مال و

منالی ندارم، محبتم می‌کرد؛ ان‌قلت نمی‌آورد توی کارهایم؛ اما نمی‌دانم چرا دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشد. نمی‌دانم

گفتی می‌خواهی زودتر تکلیفت روشن شود. سه‌ترم مانده را ول کردم که تا پسر آسیبد محمود تو را به خانه خودش نبرده، شاخ سربازی را بشکنم و تکلیف تو را هم روشن. از همان اولش همیشه لجم را در می‌آورد بی‌پدر. هر بار که با پدرش می‌آمد تا کتک‌هایم را می‌داد به قلیان کشی، فحش‌های چارواداری بارش می‌کردم؛ توی دلم البته. به چهل چه‌کاری می‌کنی؟! اگر ما را با هم ببینند...!

چشم گرداندی ازم و پرسیدی: «پس کی خدمت تمام می‌شود؟!». حالم از این سربازی به‌هم می‌خورد. اصلا از هر چیزی که نگذارد شب‌ها از جلوی دالان خانه‌تان در شوم و چند دقیقه‌ای تکیه بدهم به درخت توت جلوی در و سنگ ریزه‌ها را زیر پا جابه‌جا کنم بدم می‌آید. ولی سربازی رفتنم حکم خودت بود که



صورت قاق کشیده‌اش را می‌بوسیدند. او هم دندان‌های جو خوری‌اش را می‌انداخت بیرون و هیکل دیلاقش را می‌خم و راست می‌کرد مثلا که با نزاکت است. من که اصلا نرفتم جلوش. آن شب تو یک پیرهن سرخ آبی جلو سینه‌دار پوشیده بودی، پر چین. وقتی با زن عمو عشرت از جلومان رد شدی، دیدم آن حرام لقمه‌چطور تا دم پیشخوان زل‌زل زیبایی‌ات را می‌لیسید. تو چرا لبخند زدی بهش و سلام دادی، چشم سفید؟ انه، غلط کردم! آخر خون داشت خونم را می‌خورد. می‌خواستم بروم شار و شورت کنم و چشم و چارش را در بیاورم؛ اما به چه بهانه؟! نمی‌شد همین‌طور الکی که! گوشواره‌ها را می‌گیرم توی دستم. چقدر بهت می‌آید اگر ببیند از ایشان. کاش خودم می‌توانستم برایت بنذارم.

ولی می‌ترسم ناخن‌هایم با این سبزو

رمانی تازه از مجید قیصری

گروه فرهنگی/ «شیر نشو» تازه‌ترین نوشته مجید قیصری است، نویسنده‌ای که او را بیشتر به آثار داستانی متفاوتش در باره جنگ تحمیلی می‌شناسیم، مردی که هر مرتبه از زاویه و دریچه متفاوتی بخشی از آنچه که طی هشت سال نبرد بر مردم‌مان گذشته را به‌تصور می‌کشد. اما در «شیر نشو» او سراغ واقعه کربلا رفته، هرچند که پیشتر هم در «شماس شامی» در این رابطه نوشته است. با این حال نوشته تازه‌اش نه در جغرافیای کربلا، که در فضای معاصر و ایران امروز می‌گذرد.

این کتاب داستان اهالی روستای «رهشا» است که فقط چند روزمانده به محرم، خیمه معروف و بسیار قدیمی عزاداری‌شان در آتش‌سوزی از بین می‌رود. این اتفاق برای اهالی روستا که اغلب آنان مستقیم و غیرمستقیم در تعزیه‌خوانی برای امام حسین (ع) نقشی دارند تلخ و بسیار غیرمنتظره است. با این حال دست از پا نکشیده و هرطور که شده تلاش می‌کنند همچون سال‌های گذشته تعزیه‌خوانی روز عاشورا را برپا کنند.

در این بین، جمشید یکی از قهرمانان داستان است که باری به مراتب سنگین‌تر از دیگران به دوش دارد. این نوجوان هم مسئولیت نبود پدر و هم وظیفه‌ای که

برای برگزاری تعزیه به عهده‌اش گذاشته‌اند را باید به ثمر بنشانند. این در حالی است که پیش‌تر این وظیفه بر عهده پدر بزرگ و پدرش بوده، بازی در نقش شیر! جمشید برای این ایفای نقش با ترس‌های بسیاری روبه‌رو است و حالا نمی‌داند چطور از پس آنها برآید. «شیر نشو» روایت شیرینی از تلاش آدم‌های معمولی اطرافمان برای نشان دادن عشقشان به امام حسین (ع) است. با اینکه قهرمان اصلی رمان «شیرنشو» پسری نوجوان باشد اما روایت داستان قیصری به گونه‌ای است که مخاطبان بزرگسال را هم جذب می‌کند. قیصری تألیف این کتاب را در نتیجه ادای دین خود نسبت به تعزیه، به عنوان یک فرم روانی و نمایشی مختص کشور خودمان عنوان کرده و نزدیک به چهار سال زمان صرف آن کرده است.

■ شیر نشو

■ مجید قیصری

■ انتشارات کتابستان معرفت



کتابستان کافه نما

بازگشت کارگردان «آقازاده» با «افرا» به تلویزیون

گروه فرهنگی/ پس از کش و قوس‌های فراوان

بالاخره تکلیف سریال شبکه یک سیما مشخص شد و قرار است پخش سریال تازه این شبکه از فردا شب آغاز شود.

پیش از آغاز ماه محرم و با پایان سریال «دودکش ۲» در گمانه‌زنی‌های رسانه‌ای نام چند

سریال به عنوان گزینه‌های پخش مطرح شد. برخی از پخش سریال «پس از آزادی» و بازگشت محمدعلی باشه آهنگری پس از ۱۳ سال به تلویزیون نوشتند و بعضی هم از پخش سریال «۸۷ متر» کیانوش عیاری خبر دادند.

در حالی که با پخش تیزر «۸۷ متر» از آنتن این شبکه زمان پخش سریال عیاری به‌صورت رسمی اطلاع‌رسانی شد اما آن جایی که پخش سریال با دهه محرم مصادف می‌شد شبکه یک ترجیح داد

«۸۷ متر» را از کنداکتور پخش خارج کند. با این تصمیم احتمال پخش «پس از آزادی» جدیتر شد، و قرار است پخش سریال تازه این شبکه از فردا شب آغاز شود. اما در آستانه پخش کنار گذاشته شد و بیش از یک سال درگیر موارد ممیزی و اصلاح

اما هیچ‌کدام از این دو سریال در دو هفته گذشته به آنتن نرسید و برنامه‌های این شبکه بر حسینیه تلویزیونی ایران و انیزودهایی از سریال «روزهای بهتر» و مجموعه «نامه آخر» متمرکز شد.

بالاخره از جمعه شب پنجم شهریورماه قرار است سریال جدید این شبکه با عنوان «افرا» روی آنتن برود.

این سریال جدیدترین اثر کارگردان مجموعه «پدر» بهرنگ توفیقی است.



این کارگردان بعد از مجموعه «آقازاده» در نمایش خانگی به تلویزیون برگشته است. این سریال به تهیه‌کنندگی مشترک مجید مولایی و محمد کامبیز دارایی تولید شده و آن

طور که در اخبار آمده قصه آن در فضای معاصر می‌گذرد و با نگاهی دیگر به محیط زیست و محیطیان پرداخته است.

مهدی سلطانی، پژمان باغی، مینا وحید، روزبه حصاری، فریبا متخصص، اسماعیل محرابی، پیام دهکردی و... از جمله بازیگرانی هستند که در «افرا» به‌ایفای نقش پرداخته‌اند. اگر از علاقه‌مندان آثار بهرنگ توفیقی هستی

تماشای این سریال ۴۰ قسمتی را که هفته‌ای ۶ شب پخش می‌شود و پنجشنبه شب‌ها نیز خلاصه هفتگی آن روی آنتن می‌رود، از دست ندهید.

قهوه‌ای‌های زیرشان گردن برگ گلت را خط ببندازند. باید انگشت‌هایم را دنبه پیچ کنم تا ترک‌هایش بهتر شود. نمی‌شود که این‌طور! دل توی دلم نیست. هیچ نفهمیدم چطور این همه راه را برگشته‌ام و رسیدم روی بام خانه‌تان. هرچه هست دیگر ستاره‌ها بیرون زده‌اند. نرم نرمک می‌آیم کنار روزن. شال را از دور گردنم باز می‌کنم. گوشواره را می‌گذارم گوشه‌اش و گره‌اش می‌زنم. آرام می‌دهمش پایین و چند باری سرفه می‌کنم. غوغایی توی سرم هست که بیا و ببین. دوست دارم زودتر بدانم عمو جانعلی با زن عمو عشرت جوابشان چیست، چه می‌گذارند پر شال و می‌دهند بالا! فکرم افسار ول کرده و یک‌جانبه نمی‌شود. شال که تکان می‌خورم، با عجله می‌کشمش بالا... آنقدر با عجله بازش می‌کنم که هی به هم گره می‌خورم... می‌گردمش... می‌تکانمش... وامی‌خورم... سرما یک‌هومی‌ریزد به‌جانم. هر نفسم انگار یک‌کوه را روی‌گردام جابه‌جا می‌کند. باورم نمی‌شود! یعنی عمو جانعلی بوده یا زن عمو عشرت؟ حالا هرکدامشان، اصلا چرا با ازدواجمان مخالفت کرده‌اند؟ چرا پر جارو گذاشته‌اند گوشه

شالم؟! پپر جارو دارد سینه‌ام را سوراخ می‌کند و هیچ خونی در نمی‌آید ازش.

می‌آیم پایین و راه می‌افتم توی تاریکی. نمی‌فهمم کی رسیدم به دالان خانه خودمان. چشم‌انم فقط سیاهی را می‌بیند و بیس باد با خودش صدای ناله می‌آورد و درختان را به چپ و راست خم می‌کند، انگار قصد کرده بشکندشان. در حیاط را که باز می‌کنم، صدای خنده آدم‌ها می‌ریزد توی یک گوشم؛ صدای ناله جیرجیرک‌ها توی آن یکی. چراغ اتاق زاویه روشن است و کفش‌های زنانه و مردانه، پشت در پیچ خورده‌اند توی هم. نوبهار نه با یک جمع از اتاق زاویه می‌آید بیرون. مرا شاد می‌بیند، گل از گلش می‌شکند. گل خوش آمدی می‌کشد طرفم و می‌گوید: «ها! اینه! سلام تنه! چه خوب کردی آمدی، بیا تو... عمو جانعلی و زن عمو عشرت هم اینجا. از سر شب مدام سراغت رو گرفتن. جلدی رختت رو بکن و بیا...»

می‌خواهد برود طرف مطبخ که به چهارقدش را می‌گیرم: «پس دختر عمو؟!»، «ماهی‌نیامده زیان بسته. صبحی پاش پیچ خورده. نتانسته بیاد... مانده خانه... تنها!»

طرب‌های موسیقی ایران

نداسیجانی خبرنگار

حال و هوای موسیقی ایران در این یکی دو دهه اخیر هم خوب است هم بد؛ بد از این جهت که اغلب جوانان به موسیقی پاپ گرایش پیدا کرده و در این زمینه فعالیت می‌کنند و خوب بدین لحاظ که در این آشفته بازار می‌توان در میان همین نسل جوان و بانگیزه موسیقی ایران افرادی را یافت که با عشق به دنبال موسیقی سنتی و اصیل ایران رفته‌اند و با ذوق این هدف را طی می‌کنند، خوانندگان و نوازندگانی که قرار است آینده هنری ایران را با هنر خود سر شوق آورند و ادامه

دهنده مکتب استادان خود باشند. هنرمندانی چون اشکان کامانگیری، کامانگیری متولد سال ۱۳۶۳ است و در گرگان به دنیا آمده و موسیقی را از همان دوران نوجوانی آغاز کرد. او سال ۷۴ در همان زادگاهش آموختن سنتور را نزد ناصر صفایی آموخت و بعد آن (سال ۸۱) به تهران آمد و در کلاس‌های آواز

استادان مظفر شفيعی، حمیدرضا نوربخش، رامید صديف، علی اصغر شاه زیدی و زنده‌یاد دکتر حسین عمومی شرکت کرد و در بین سال‌های ۸۵ تا ۸۸ در محضر استاد محمدرضا شجریان آموزش دید.

این خواننده به تازگی آلبومی منتشر کرده با عنوان «مرا آواز دادی» با هنرمندی محمدرضا ضرابیان از آهنگسازان برجسته ایران که شنیدن آن به علاقه‌مندان موسیقی کلاسیک ایرانی پیشنهاد می‌شود. این آلبوم شامل ۱۱ آهنگ باکلام و سه آهنگ بی‌کلام است، قطعاتی همچون «بخت بلند»، «زیبایی تو»، «آینه جان»، «عاشق شده‌ام بر تو» و «سر پرواز» و دیگر قطعات این کار ساز

و آواز، تک نوازی عود، تک نوازی تار، گروه نوازی و... بوده است. نوازندگان این مجموعه هم محمدرضا ضرابیان، بهروز الوندی پور، شهرام میرجلالی، میلاد محمدی، سینا جهان آبادی، مریم خدابخش، فرهاد صفری و شهریار نظری با اشعار و ترانه‌هایی از محمدمهدی سیار، هوشنگ ابتهاج (ه.اسابه)، نظامی گنجوی، بیدل دهلوی، عباس محمدی، خواجوی کرمانی، حسین منزوی و میلاد عرفان‌پور هستند.

جالب است بدانید اشکان کامانگیری با خواندن تیتراژ سریال «ستایش ۳» به شهرت رسید و صدایش مورد استقبال قرار گرفت. اولین آلبوم او «رزد سرخ ارغوانی» نام دارد به آهنگسازی امیرحسین سام و آلبوم‌های دیگرش «در آینه» و «رخت بنما» با آهنگسازی چون حسین بهروزی نیا و سیامک جهانگیری بوده است.

■ مرا آواز دادی

■ خواننده: اشکان کامانگیری

■ آهنگساز: محمدرضا ضرابیان

■ خواننده: اشکان کامانگیری

■ سال: مرداد ۱۴۰۰

■ ناشر: مرکز موسیقی حوزه هنری



دیدن آثار پنج‌گالری در گالری شیرین با وقت قبلی

گروه فرهنگی/ برای گالری‌گردی در ماه آخر

تابستان می‌توانید به دیدن «مجموعه تابستانه» در گالری شیرین بروید. دیدن آثار پنج‌گالری همزمان در یک گالری قطعا برای دوستداران حوزه تجسمی غنیمت است.

«مجموعه تابستانه» عنوان نمایشگاه گروهی نقاشی، حجم و عکس از هنرمندان این پنج گالری است که همگی بر دیوارهای یک گالری، به نمایش درمی‌آیند. در حقیقت در این نمایشگاه، گالری شیرین در کنار نمایش آثار منتخب تابستانه خود، میزبان آثاری از گالری‌های اعتماد، اُ طراحان آزاد و هما هم بوده است. با توجه به محدودیت‌های اعلام شده از سوی ستاد ملی مقابله با کرونا، مدیر گالری شیرین تأکید کرده است که با توجه به شیوع گسترده ویروس مهلک، اجازه فعالیت برای بازدید عمومی ندارند و «بازدید فقط با وقت قبلی انجام می‌گیرد».

البته این گالری علاوه بر بازدید حضوری که فقط با وقت قبلی انجام می‌گیرد به منظور ادامه فعالیت، بازدید مجازی را نیز در نظر گرفته است که به گفته مدیر گالری شیرین بازخورد خوبی نیز داشته است.

«مجموعه تابستانه» در دو طبقه به نمایش آثار هنرمندانی چون محسن احمدوند، حمیدرضا



اندرز، مریم آیین، سپهر بختیاری، لادن پروجردی، طاهر پورحیدری، پگاه رحمانند و... اختصاص دارد چیدمان آثار در این نمایشگاه با توجه به سیاست‌های هر گالری انجام شده است؛ برای مثال گالری شیرین کارها را در خط وسط نصب



ملت برگزار می‌شود. آثار به نمایش درآمده در این نمایشگاه تلاش هنرمندان را به تماشا می‌گذارد. گویی نگاه و جستجوی هر یک از هنرمندان سعی بر آن دارد که دنیای نگاه ما را با واقعیت عناصر آشنا کند. عناصری که از دل واقعیت رها گشته و بر



این آثار نقش بسته است. در این نمایشگاه ۲۲ اثر از ۱۷ هنرمند می‌بینید. آثار محمد احصایی، ایرج اسکندری، نصرالله افجه‌ای، ناصر اویسی، محمدعلی ترقی‌جاه، جلیل رسولی، حسن روح‌الامین، هادی روشن ضمیر، مهدی فلاح، یدالله کابلی و... به نمایش گذاشته می‌شود. این نمایشگاه از روز چهارشنبه سوم شهریورماه تا ۲ مهرماه هر روز از ساعت ۱۱ الی ۲۰ در گالری پردیس ملت برپاست.